





جلوه‌های نحوی و بیانی در

آیات قرآنی (۹)

ترجمه: علی چراغی

سُورَةُ الْمُؤْمِنُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾
 وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ
 فَاعِلُونَ ﴿٤﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفْوَجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾ إِلَّا عَنِ
 أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾
 فَمَنْ أَتَّبَعْنِىْ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾ وَالَّذِينَ هُمْ
 لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ
 يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ يَرِثُونَ
 الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن
 سَلْسَلَةٍ مِّنْ طِينٍ ﴿١٢﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي وَرْدٍ مَّكِينٍ ﴿١٣﴾ ثُمَّ
 خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا
 الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْوِطْنَ لِحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا
 آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾ ثُمَّ إِذْ كُفِّرْنَا بَعْدَ ذَلِكَ
 لَيْسُونَ ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِذْ كُفِّرْنَا بَعْدَ ذَلِكَ لَيْسُونَ ﴿١٦﴾ وَلَقَدْ
 خَلَقْنَا قَوْمَكَ مِّنْ سَبْعِ طَرَائِقٍ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿١٧﴾

تردیدی ندارند و همه می دانند که روزی خواهند مُرد، لیکن در
 مورد «مستأخیز» چنین یقینی برای همه حاصل نیست و حتی
 خیلی ها در آن شک دارند. پس چرا آیه ی ۱۵ که درباره ی مرگ

* خداوند متعال در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره ی المؤمنون می فرماید:

«ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيْتُونَ؛ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ.»

سؤال این است: با توجه به این که مردم نسبت به «مرگ»

است، با دو «تأکید» آمده، اما آیه ی ۱۶ که درباره ی «رستاخیز» است، فقط یک «تأکید» دارد؟

□ یک قاعده ی نحوی وجود دارد که بر اساس آن، «اگر لام تأکید بر سر فعل مضارع آورده شود، آن را مختص به زمان حال می کند.» بنابراین، فعل «تبعثون» اگر به صورت «لتبعثون» می آمد، صحیح نبود؛ زیرا معنای مستقبل به فعل نمی دهد. حال آن که رستاخیز در «آینده» اتفاق می افتد.

نکته: اگر لام تأکید فعل مضارع را مختص به حال می کند، چه توجیهی برای آیه ی شریفه ی «إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [نحل/ ۱۲۴] وجود دارد؟

□ نحویون گفته اند که این گونه سخن گفتن از باب «تنزیل المستقبل تنزیل الحال» است. بدین معنا که آینده را آن قدر نزدیک می کند که مفهوم حال را برساند.

* در آیه ی «لَيَسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ» [یوسف/ ۳۲]، حرف «لام» در آغاز فعل «لیسجئنن» چه نوع لامی است؟

□ این لام «حرف قسم» و این نون تأکید است که مفهوم فعل مضارع را مختص حال کرده است. البته لازم به توضیح نیست که لام «لیکونن» نیز لام «قسم» است؛ اسم فعل ناقص ضمیر مستتر «هو» و خبر آن شبه جمله ی «من الصاعرین» است.

* فعل های «سار» و «مشی» از نظر دلالت معنایی، چه تفاوتی با هم دارند؟

□ واژه ی «سیر» عموماً مفهوم استمرار در حرکت را می رساند، اما در قرآن در معنایی زیر به کار رفته است:

۱. حرکت طولانی از جایی به جایی دیگر؛ مانند: «فلما قضی موسی الأجل و سار بأهله» [قصص/ ۲۹].

در این آیه، حرکت از «مدین» تا سرزمین «مصر» امتداد دارد.

۲. برای عبرت و پند گرفتن یا اموری از قبیل تجارت؛ مانند: «فسيروا فی الأرض فانظروا کیف كان عاقبة المكذبین» [آل عمران/ ۱۳۷].

این مفهوم یازده بار در قرآن با عبارت های متفاوت از قبیل «أفلتم سیروا فی الأرض» [یوسف/ ۱۰۹] و «قل سیروا فی الأرض فانظروا» [انعام/ ۱۱] آمده است.

اما کلمه ی «المشی» فقط مفهوم انتقال را بیان می کند و این انتقال الزاماً برای رسیدن به هدف خاصی نیست؛ مانند: «و عباد الرحمن الذین یشون علی الأرض هوناً» [فرقان/ ۶۳].

در این جا لازم است که وجه تمایز دیگر مفهوم «مشی» و «سیر» بیان شود: «سیر» چون برای پیمودن مسافت های طولانی به کار

می رود، الزاماً حرکت به صورت پیاده نیست، اما «مشی» مفهوم پیاده راه رفتن را القا می کند و آن هم برای مسافت های کوتاه.

* در سوره ی مبارکه ی «صافات»، خداوند متعال با آوردن جمله ی «بشرونا بسلام حلیم» [صافات/ ۱۰۱]، صفت «حلم» را به اسماعیل (ع) نسبت می دهد، اما در آیات ۲۸ سوره ی «الذاریات» و آیه ی ۵۳ سوره ی «الحجر»، با ذکر عبارت های «فأوجس منهم خيفة قالوا لا تخف و بشروه بسلام حلیم» و «قالوا لا توجل إنا نبشرك بسلام حلیم»، صفت «علیم» را به اسحاق (ع) نسبت می دهد. دلیل این امر چه می تواند باشد؟

□ «حلم» به معنای بردباری و خوبشستن داری به هنگام خشم است و این معنا در رفتار و تعامل با دیگران نمود پیدا می کند. خداوند متعال در سوره ی مبارکه ی «صافات» چون به ذکر رابطه ی اسماعیل (ع) با پدر بزرگوارش و دیگران می پردازد، آیه ی ۱۰۱ را بیان می فرماید. بعد از این آیه، چون حضرت ابراهیم (ع) به فرزندش خبر می دهد، به وی وحی شده است که او را قربانی کند، اسماعیل (ع) پاسخ می دهد: «یا أبت افعل ما تؤمر» [صافات/ ۱۰۲].

هم چنین، چون فرمان تجدید بنای کعبه فرا می رسد، اسماعیل (ع) فرمان پدر را برای همکاری در بنای خانه ی خدا با کمال بردباری اجرا می کند.

در جای دیگر، خداوند متعال صفت «صادق الوعد» را در ابلاغ رسالت الهی را به مردم، به اسماعیل (ع) نسبت می دهد و می فرماید: «واذکر فی الكتاب اسماعیل إنه کان صادق الوعد و کان رسولاً نبیاً» [مریم/ ۵۴].

اما در تمام قرآن مطلقاً نامی از رابطه ی اسحاق (ع) با مردم برده نشده است. از این رو، به وی صفت «علم» داده شده و نه «حلم». البته این بدان معنا نیست که اسحاق (ع) حلیم و بردبار نبوده یا این که «علم» اسماعیل (ع) کمتر از برادرش بوده است. تمام انبیای الهی متصف به صفات پسندیده بوده اند. لیکن شرایط زمانی و مکانی باعث شده است که هر یک از آن ها به یک یا چند صفت برجسته شناخته شوند.

یک نکته ی بسیار ظریف نیز در ارتباط با بشارت تولد اسماعیل و اسحاق به ابراهیم (علیه السلام) وجود دارد.

مژده و بشارت تولید اسماعیل را خداوند متعال بی واسطه به ابراهیم (ع) می دهد (فَبَشِّرْنَا بِغُلَامٍ حَلِيمٍ). اما بشارت تولد اسحاق توسط فرشتگان به ابراهیم (ع) داده می شود (فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ). و نیز: قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ).

* علت تکرار لفظ «إله» در آیه ی: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ» [زخرف/ ۸۴] چیست؟

۱۳ شاید عبارت «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ» از نظر لغوی درست باشد، لیکن اگر به همین صورت در قرآن می آمد، موهوم این معنا می شد که: «او در آسمان مستقر و در زمین إله است.» و می دانیم که منظور آیه القای چنین مفهومی نیست؛ زیرا او هم در آسمان و هم در زمین خدایی می کند!!

* با توجه به آیات:

● وَ أَخَذْتُ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِمِينَ [هود/ ۶۷].

● وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذْتُ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِمِينَ [هود/ ۹۴].

● فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِمِينَ [اعراف/ ۸۷] و [۹۱].

● فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِمِينَ [عنكبوت/ ۳۷].

چرا «الصَّيْحَةَ» برای «دیارهم» و «الرَّجْفَةَ» برای «دارهم» آورده شده است؟

۱۴ از مفهوم آیات چنین برمی آید که منظور از «الصَّيْحَةَ» صدای بسیار مهیب و کشنده یا «بانگ مرگبار» است و «الرَّجْفَةَ» مفهوم «زمین لرزه» یا همان «زلزله»ی ویرانگر و مرگبار را می رساند. به عبارت دیگر، هم «الصَّيْحَةَ» و هم «الرَّجْفَةَ» هر دو مرگبار و کشنده هستند.

اما این که چرا «الصَّيْحَةَ» برای «دیارهم» آورده شده و «الرَّجْفَةَ» برای «دارهم»، به این نکته برمی گردد که «الصَّيْحَةَ» فراگیرتر و مهم تر از «الرَّجْفَةَ» است؛ زیرا هم باعث مرگ تعداد بیشتری می شود و هم مساحت وسیع تری را در بر می گیرد. اما تأثیر زمین لرزه (الرَّجْفَةَ) منحصر به محل وقوع آن است. و چون «دیارهم» محدوده ی وسیع تری نسبت به «دارهم» را شامل می شود، لذا مناسب آن است که «الصَّيْحَةَ» برای «دیارهم» و «الرَّجْفَةَ» برای «دارهم» آورده شود.

* آیا میان دو فعل «جاء» و «حضر» از نظر معنا تفاوتی وجود دارد؟
۱۵ بلی. «حضور» در لغت به معنای وجود و حضور داشتن است

که امکان دارد، توأم با آمدن نباشد؛ مانند: «كَنتَ حَاضِرًا عِنْدَمَا تَخَاصَمَا.» (در این جانقبض «غیاب» است و مفهوم «شاهد» و «موجود» را القا می کند و از این روست که می گویند: «اللَّهُ حَاضِرٌ فِي كُلِّ مَكَانٍ»). اما «مجيء» برای بیان مفهوم انتقال از جایی به جای دیگر به کار می رود؛ مانند: «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ رَبِّي وَ جَعَلَهُ دَكَّاءً» [كهف/ ۹۸]. و یا: «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ» [هود/ ۴۰].

بنابراین، «حضور» به معنای «شهود» و «موجود بودن» و «مجيء» به معنای آمدن از جایی به جای دیگر است. * علت کاربرد «حضر» و «جاء» درباره ی مرگ در آیات زیر چیست؟

● وَ لَئِستِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كَفَّارٌ أُولَئِكَ اعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا [نساء/ ۱۸].

● يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الوصِيَّةِ اثْنَانِ ذُوا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ صَرَيْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسَبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا نُشْتَرِي بِهِنَّ وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَ لَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ [مائده/ ۱۰۶].

● «أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِسَيِّدِي مَا تُبَدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهُهُ وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» [بقره/ ۱۳۳].

● «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ» [مؤمنون/ ۹۹].

● «وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ» [انعام/ ۶۱].

۱۶ شیوه ی قرآن این است که برای مفاهیم خاص، تعبیرهای خاص به کار می برد. برای مثال، واژه ی «برزه» را پیوسته برای فرشتگان به کار می برد و «أبرار» را برای مؤمنان.

کلمات «حضر» و «جاء» نیز هر کدام ویژگی های خاص خود را دارند و با توجه به این ویژگی ها برای مفاهیم خاص به کار می روند. در آیات ذکر شده، هر کجا سخن از احکام مربوط به وصیت کردن است، از فعل «حضر» استفاده می شود. برای مثال، در آیه ی سورهی بقره،

سخن از خود مرگ و احوال مردم به هنگام مرگ نیست، بلکه سخن به گونه‌ای است که گویی «مرگ» یکی از شهود و گواهان وصیت است.

اما وقتی از «جاء» استفاده می‌شود، قطعاً سخن از خود مرگ است. برای مثال، در آیه‌ی سوره‌ی مؤمنون، سخن از کسی است که مرگ به سراغ وی آمده است، لیکن از او می‌خواهد به دنیا برگردد و از آن پس کار نیکو انجام دهد. بنابراین، در این آیه سخن از نفس مرگ و حالات شخصی است که در حال مرگ قرار دارد.

«در آیه‌ی «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» [مائده/ ۶۹]، «الصابئون» معطوف بر خبر (إِنَّ الَّذِينَ) است و باید منصوب باشد. چرا مرفوع آمده است؟

اگرچه عطف بر اسم «إِنَّ» باید با اعراب نصب باشد، اما گاه اسم معطوف به صورت مرفوع می‌آید و این پدیده از نظر نحوی جایز است. برای مثال، در آیه‌ی «... أَنْ اللَّهُ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» که «رسول» معطوف بر «الله» بوده، مرفوع شده است.

اکنون باید پرسید: در این قاعده‌ی نحوی چه حکمتی نهفته است؟ می‌دانیم که «أَنَّ» افاده‌ی تأکید می‌کند و هر اسمی که معطوف بر اسم آن شود، در مقام تأکید از اهمیت کمتری برخوردار است. وقتی گفته می‌شود: «إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ»، منظور آن است که بی‌زاری رسول خدا (ص) از مشرکان به تبع بی‌زاری خداوند از آن‌هاست، نه به صورت خواست خود او و به صورت مستقل. نتیجه این که بی‌زاری رسول خدا (ص) از مشرکان در مقایسه با بی‌زاری خداوند از آن‌ها مرتبه‌ی پایین‌تری دارد و این دو بی‌زاری یکسان نیستند. در ضمن از مفهوم آیه برمی‌آید که منظور «و رسولُهُ كَذَلِكَ» باشد.

حرف واو در این جا حرف عطف است؛ گرچه برخی نحوین آن را «اعتراضیه» دانسته‌اند. بدین معنی که اعراب رفع کلمه‌ی «رسول» در اعتراض به این مسئله است که پیش از آمدن «إِنَّ» بر سرش، آن را «اسمِ إِنَّ» نامیده‌اند؛ یعنی جمله باید چنین می‌شد: «إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ كَذَلِكَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ». اما در همه‌ی احوال، تأکید کمتری را افاده می‌کند. در آیه‌ی سوره‌ی مائده نیز «إِنَّ» افاده‌ی توکید می‌کند، اما وقتی «الصابئون» اعراب رفع می‌گیرد، بدان معناست که حرف «إِنَّ»، «الصابئون» را مورد تأکید قرار نداده است، وگرنه آن را منصوب می‌کرد.

اکنون سؤال این است که علت منصوب نشدن «الصابئون» چیست؟

پاسخ به این پرسش دو وجه دارد:

۱. «الصابئون» را مبتدا و مرفوع برای خبر محذوف بگیریم: و الصابئون كذلك.

۲. بگویم که عطف به رفع بر اسم منصوب در نحو جایز است (إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ).

اکنون یک سؤال دیگر مطرح می‌شود: چرا خداوند در آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی حج (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) (۱۷-۲۲ حج)، کلمه‌ی «الصابیین» را منصوب آورده است؟!

پاسخ به این سؤال روشن است. زیرا در این آیه خداوند در مقام قضاوت قرار دارد و قاضی نباید میان اطراف دعوا تفاوت قائل شود. از این رو در این آیه همه‌ی اسم‌ها منصوب به «أَنَّ» آورده شده‌اند. شگفتی این دقت را در پرسش بعدی بیشتر متوجه خواهیم شد.

«با توجه به آیات ۲۳ تا ۲۵ سوره‌ی مبارکه‌ی سجده (و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَاتُكِن فِيهِ مِنِّي لَمَّا جَاءَهُ الْوَيْلُ مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَرَأَى عِزْرَةَ إِخْتَالًا فَجِئَهَا بِرَبِّهَا وَأَخْبَأَتُهَا فِي الْكِنَانِ إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُم يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ) و آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی مبارکه‌ی حج (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)، چرا در آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی سجده می‌فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ»، اما در سوره‌ی حج می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ»؟!

در آیات ۲۳ تا ۲۵ سوره‌ی سجده، سخن از قوم بنی‌اسرائیل و اختلافات بین آن‌ها است و پیامبر خاتم (ص) طرف این دعوها نیست. لذا از عبارت «إِنَّ رَبَّكَ» استفاده شده است. اما در سوره‌ی «سجده» سخن از اختلاف مؤمنان با دیگران (غیر مؤمنان) است و خداوند باید درباره‌ی آن‌ها قضاوت کند؛ لذا از لفظ جلاله «الله» استفاده می‌شود تا از هیچ گروهی طرف‌داری نشده باشد. البته به این نکته نیز باید توجه کرد که لفظ جلاله «الله» در سوره‌ی حج ۷۶ بار تکرار شده، ولی در سوره‌ی سجده فقط یک بار آمده است. از این رو نیز مناسب آن است که لفظ «الله» در سوره‌ی حج بیاید و لفظ «ربك» در سوره‌ی سجده آورده شود.

* در آیات ۸۴ تا ۸۹ سوره ی مؤمنون (قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ. قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ؛ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ. قُلْ مَنْ يَبْدَأُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ). سه پرسش به عمل آمده است که پاسخ آن‌ها قاعداً باید «الله» باشد؛ لیکن «الله» آورده شده است. ولی در آیه ی ۱۶ سوره ی رعد (قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ) ، در پاسخ پرسشی مشابه، لفظ جلاله ی «الله» آورده شده است. چرا؟

۱ اگر کسی سوال کند: لِمَنِ هَذَا الدَّارُ؟ قطعاً پاسخ وی را به صورت: «الفلان» خواهند داد. در آیات سوره ی مبارکه ی مؤمنون نیز پرسش‌ها درباره ی مالکیت است. از این رو پاسخ به همراه لام مالکیت آورده شده است؛ یعنی: لِلَّهِ.

اما در آیه ی سوره ی مبارکه ی «رعد»، سخن از مالکیت نیست، بلکه از وحدانیت و ذات اقدس باری تعالی است. از این رو پاسخ به صورت «الله» آورده شده است.

* «إِلَّا» در آیه ی: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» [مؤمنون / ۲۲] دارای چه اعرابی است؟
 ۱ در این آیه، «إِلَّا» به معنای «غیر» است و حرف استثنا نیست، بلکه صفت به معنای «غیر» است.

* کلمه ی «أَهْلَكَ» در آیه ی ۴۰ سوره ی هود (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورَ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ)، اسم است یا فعل؟

۱ قطعاً اسم و به معنای «خانواده‌ات» یا «کسانت» است. زیرا اگر فعل بود، جمله ی «أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ...» به دلیل حذف مستثنی منه استثنای مفرغ می‌شد و جمله ای که استثنای مفرغ باشد، حتماً بانفی شروع می‌شود. در ضمن اگر «أَهْلَكَ» فعل گرفته شود، جمله به لحاظ معنا دچار مشکل خواهد شد.

* کلمه ی «ظَنُّ» در آیه ی ۴۲ سوره ی یوسف (وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ) به چه معنی است؟

۱ «ظَنُّ»، بالاترین و عالی‌ترین درجات علم است که انسان را به مرتبه ی «یقین» می‌رساند. بنابراین «ظَنُّ» در آیه ی مذکور به معنای «یقین کرد» است.

در آیه ی ۲۰ سوره ی «الحاقة» (إِنِّي طُنْتُ أَنْتِي مَلَاقِي حَسَابِيه) فعل «طُنْتُ» به معنای «یقین کردم» و در آیه ی ۲۴۹ سوره ی بقره (قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمَنْ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةٌ كَثِيرَةٌ

يَاذُنَ اللَّهِ وَائِلَهُ مَعَ الصَّابِرِينَ)، فعل «يَظُنُّونَ» به معنای «یقین می‌کنند/ یقین می‌کردند» به کار رفته است.

* با توجه به آیه های ۵۵-۵۴ سوره ی قمر (إِنَّ الْمَتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ؛ فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ):

۱. کلمه ی «نهر» به چه معنی است؟

۱ «نهر» مفهوم فراخی روزی آن گونه که خوشبختی اقتضا می‌کند را می‌رساند و از روشنی (نهار) برگرفته شده است. زیرا در بهشت تاریکی و شب وجود ندارد.

۲. منظور از عبارت «مقعد صدق» چیست؟

۱ در تمام قرآن این تنها موردی است که قرآن با چنین عبارتی توصیف می‌شود و بدان معناست که دیگر مقاعد و نشستگاه‌ها (مقام‌ها) حقیقی نیستند و دروغین‌اند. زیرا با زوال صاحبانشان (چه امیر باشند و چه پادشاه)، زوال می‌پذیرند. اما «مقعد صدق» تنها مقامی است که زوال ناپذیر است.

۳. چرا به جای واژه ی «مقعد» از کلمه ی «مقام» استفاده نشده است؟

۱ زیرا لفظ «مقام» هر کجا در قرآن به کار رفته، به پروردگار اختصاص داشته و همراه با ترس و بیم ذکر شده است:

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ [الرحمن / ۴۶].

اما قعود و جلوس پس از پایان قیام است و برای رسیدن به آمایش و آسودگی است.

۴. علت آوردن لفظ «ملیک» به جای «ملک» یا «مالک» چیست؟

۱ هر مالکی «ملک» نیست و هر «ملکی» الزاماً «مالک» نیست. خداوند با آوردن لفظ «ملیک»، هم پادشاهی و هم مالکیت را به خود نسبت داده است. ضمناً وزن «فعل» بر صفات غیر ثابت و گذر دلالت دارد، ولی وزن «فعلیل» بر ثبوت صفت دلالت می‌کند. لذا از این جهت هم «ملیک» بر «ملک» ارجحیت دارد.

* در قرآن کریم، بارها با عبارات‌های «جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ» و «جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ» روبه‌رو می‌شویم. علت این که گاهی فعل از نظر جنس با فاعل خود مطابقت می‌کند و گاهی مطابقت ندارد، چیست؟

۱ خداوند متعال در آیات ۲۰۹، ۲۱۳ و ۲۵۳ سوره ی بقره و نیز آیه ی ۱۵۳ سوره ی نساء می‌فرماید:

- فإن زللتهم من بعد ما جاء تكلم البيئات فاعلموا أن الله عزيز حكيم [بقره / ٢٠٩].

- كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و أنزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه و ما اختلف فيه إلا الذين أوتوه من بعد ما جاءتهم البيئات بغياً بينهم فهدى الله الذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق بإذنه و الله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم [بقره / ٢١٣].

- تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله و رفع بعضهم درجات و آتينا عيسى ابن مريم البيئات و أيدناه بروح القدس و لو شاء الله ما اقتتل الذين من بعدهم من بعد ما جاءتهم البيئات ولكن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من كفر و لو شاء الله ما اقتتلوا ولكن الله يفعل ما يريد [بقره / ٢٥٣].

- يسألك أهل الكتاب أن تنزل عليهم كتاباً من السماء فقد سألوا موسى أكبر من ذلك فقالوا أرننا الله جهرة فأخذتهم الصاعقة بظلمهم ثم اتخذوا العجل من بعد ما جاءتهم البيئات فعمقونا عن ذلك و آتينا موسى سلطاناً مبيناً [النساء / ١٥٣].

اما در آیات دیگرى، فعل مذکر «جاء» را برای فاعل مؤنث «البيئات» آورده است و مى فرماید:

- كيف يهدي الله قوماً كفروا بعد إيمانهم و شهدوا أن الرسول حق و جاءهم البيئات و الله لا يهدي القوم الظالمين [آل عمران / ٨٦].

- ولا تكونوا كالذين تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البيئات و أولئك لهم عذاب عظيم [آل عمران / ١٠٥].

- قل آتى نهيي أن أعبد الذين تدعون من دون الله لما جاني البيئات من ربي و أمرت أن أسلم لرب العالمين [غافر / ٦٤].

از مقایسه ی این دو دسته از آیات مى توان دریافت، هر کجا سخن از «تنبؤ» و پیش بینی کردن آینده رفته، فعل «جاء» از نظر

جنس با فاعل خود مطابقت کرده است ← جاءتهم البيئات

اما هر گاه «البيئات» به مفهوم امر و نهی آمده باشد، فعل جمله به صورت «مذکر» و فاعل آن (البيئات) به صورت مؤنث آورده مى شود.

* چه تفاوتی میان کاربرد کلمات «ریح» و «ریاح» در قرآن وجود دارد؟

□ واژه ی «ریح» در قرآن بیوسته برای «شر» به کار مى رود؛ مانند:

- مثل ما يتفقون في هذه الحياة الدنيا كمثل ریح فيها صر أصابت حرث قوم ظلموا أنفسهم فأهلكته و ما ظلمهم الله ولكن أنفسهم يظلمون [آل عمران / ١١٧].

- فأرسلنا عليهم ریحاً صرصراً في أيام نحسات لينذيقهم عذاب

الجزى في الحياة الدنيا و لعذاب الآخرة و هم لا ينصرون [فصلت / ١٦].

- إنا أرسلنا عليهم ریحاً صرصراً في يوم نحس مستمر [قمر / ١٩].

- حنفاء لله غير مشركين به و من يشرك بالله فكأنما خر من السماء فتخطفه الطير أو تهوي به الريح في مكان سحيق [حج / ٣١].

- أم أنتم أن يعيدكم فيه تارة أخرى فيرسل عليكم قاصفاً من الريح فيفرقكم بما كفرتم ثم لا تجدوا لكم علينا به تبيعا [الإسراء / ٦٩].

اما كلمه ی «الرياح» بیوسته برای «خیر» به کار مى رود؛ مانند:

- إن في خلق السماوات و الأرض و اختلاف الليل و النهار و الظلک التي تحري في البحر بما ينفع الناس و ما أنزل الله من السماء من ماء فأحيا به الأرض بعد موتها و بث فيها من كل دابة و تصرف الريح و السحاب المسخر بين السماء و الأرض لآيات لقوم يعقلون [بقره / ١٦٤].

- و هو الذي يرسل الريح بشراً بين يدي رحمة حتى إذا أقلت سحاباً ثقالاً سقناه لبلد ميت فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من كل الثمرات كذلك نخرج الموتى لعلكم تذكرون [الاعراف / ١٥٧].

- و أرسلنا الريح لواقع فأنزلنا من السماء ماء فأسقيناكموه و ما أنتم له بخازنين [الحجر / ٢٢].

- و اختلاف الليل و النهار و ما أنزل الله من السماء من رزق فأحيا به الأرض بعد موتها و تصرف الريح آيات لقوم يعقلون [الجاثية / ٥].

- أمن يهديكم في ظلمات البر و البحر و من يرسل الريح بشراً بين يدي رحمة إله مع الله، تعالى الله عما يشركون [النمل / ٦٣].

نکته: در آیه ی ١٢ سوره ی «سبا» (و لسليمان الريح غدوها شهر و رواحها شهر و أسلنا له عين القطر و من الجن من يعمل بين يديه ياذن به و من ينغ منهم عن أمرنا نذيقه من عذاب السعير)، واژه ی «الرياح» به همراه «سليمان(ع)» آورده شده، لیکن نسبت شر یا خیر به آن داده نشده است، چون اختیار آن به سليمان(ع) و اگذار شده است تا به هر شکل که مى خواهد، در آن تصرف کند.

* در آیه ی ٤٨ سوره ی بقره (و اتقوا يوماً لا تجزي نفس

عن نفس شيئاً ولا يقبل منها شفاعَةٌ ولا يؤخذ منها عدلٌ ولا هم ينصرون) و آیه ی ۱۲۳ همین سوره (و اتقوا يوماً لا تجزي نفس عن نفس شيئاً ولا يقبل منها عدلٌ ولا تنفعها شفاعَةٌ ولا هم ينصرون) ، چرا فعل جمله یک بار به صیغه ی مذکر و بار دیگر به صیغه ی مؤنث آورده شده است؟

آنخست این که در زبان عرب جایز است با توجه به معنی جمله ، فعل را «مذکر» یا «مؤنث» بیاورند . برای مثال به چهار آیه ی زیر توجه بفرمایید :

۱. قل سبروا في الأرض ثم انظروا كيف كان عاقبة المكذبين [انعام/ ۱۱] .

۲. فكذبوه فنجيناه و من منعه في الفلك و جعلنا هم خلائف و أغرقتا الذين كذبوا بآياتنا فانظر كيف كان عاقبة المنذرين [يونس/ ۷۳] .

نکته : منظور از «عاقبة» در این دو آیه «محل عذاب» است . از این رو فعل «کان» به صیغه ی مذکر آورده شده است .

۳. قل يا قوم اعملوا على مكانتكم ايني عامل فسوف تعلمون من تكون له عاقبة الدار إنه لا يفلح الظالمون [انعام/ ۱۳۵] .

۴. و قال موسى ربني أعلم بمن جاء بالهدى من عنده و من تكون له عاقبة الدار إنه لا يفلح الظالمون .

نکته : در این دو آیه ، مقصود از «عاقبة الدار» همان «الجنة» است . از این رو فعل «كانت» به صورت مؤنث آورده شده است .

با توجه به این توضیح درخواهیم یافت ، علت آوردن فعل «يقبل» در آیه ی ۲۸ سوره ی بقره آن است که شفاعت «شفيع» پذیرفته نمی شود ، یعنی نایب فاعل واقعی ، «شفيع» یا «ذوالشفاعة» است و نه «شفاعة» . اما در آیه ی ۱۲۳ از همین سوره ، مقصود خود «شفاعة» است نه «شفيع» . از این رو فعل به صورت مؤنث (لا تنفعها) آورده شده است .

* با توجه به دو آیه ی زیر ، چرا برای «عذاب النار» اسم موصول یک بار «الذي» و بار دیگر «التي» آورده شده است؟

و أما الذين فسقوا فما أوهم النار كلما أرادوا أن يخرجوا منها أعيدوا فيها و قيل لهم ذوقوا عذاب النار الذي كنتم به تكذبون [السجدة/ ۲۰] .

فاليوم لا يملك بعضكم لبعض نفعا ولا ضرا و نقول للذين ظلموا ذوقوا عذاب النار التي كنتم بها تكذبون [سبا/ ۴۲] .

طرف خطاب آیه ی ۲۰ سوره ی سجده ، «فاسقين» است و اسم موصول «الذي» به «العذاب» برمی گردد ؛ از این رو به صیغه ی مفرد مذکر آورده شده است . اما آیه ی ۴۲ سوره ی سبا متوجه کافران است

و اسم موصول «التي» به «النار» که مؤنث مجازی است ، برمی گردد . به عبارتی دیگر ، «فاسق» ممکن است مؤمن یا کافر باشد که آتش را تکذیب نمی کند ، بلکه «عذاب» را تکذیب می کند . اما کفار از اساس آتش را تکذیب می کنند ، در حالی که منکر «عذاب» نیستند .

* در آیه ی «و من يطع الله و رسوله و يخش الله و يتقه فأولئك هم الفاترون» [نور/ ۵۲] : چرا حرف قاف در «يتقه» به جای کسره که موجب تخفیف قاف می شود ، با سکون آمده است؟!

در قرآن کریم با فعلی برخورد نمی کنیم که ویژگی های زیر را داشته باشد :

فعل + حرف مکسور + ضمیر غایب «هاء» که دارای حرکت کسره باشد

بلکه با افعالی نظیر «تحشرو» با ضم حرف راء ، «قتله» با فتح لام و «نضله» و «انثده» [انعام/ ۱۹۰] با کسر حرف لام و دال مواجه هستیم . از این رو فعل «يتقه» با سکون قاف به جهت تخفیف آورده شده است ، زیرا هیچ فعلی در قرآن نیامده است که به جهت توالی حرکات ، شبیه «يتقه» باشد .

* تفاوت میان اسم های جمع «سنبلات» و «سنبال» چیست؟

«سنبال» جمع کثرة است و در آیه ی ۲۶۱ سوره ی بقره (مثل الذين يفتقون أموالهم في سبيل الله كمثل حبة أنثت سبع سنابل في كل سنبلة مئة حبة والله يضاعف لمن يشاء و الله واسع عليم) همین مفهوم را می رساند . زیرا در این آیه سخن از چند برابر کردن ثواب انفاق کننده است . اما در سوره ی یوسف آمده است : «و قال الملك ائني أرى سبع بقرات سمان يأكلهن سبع عجاف و سبع سنبلات خضر و آخر يابسات يا أيها الملائمة ائتوني في رؤياي إن كنتم للرؤيا تعبرون» [يوسف/ ۴۳] و کلمه ی «سنبلات» بر جمع قلة دلالت دارد و مفهوم آیه هم همین مفهوم را می رساند .

زیرنویس :

۱. و بعد است که این مسافت طولانی پدیده ظنی شده باشد .
۲. هم چنین : نحل/ ۳۶ ، نمل/ ۶۹ و سبا/ ۱۸ .
۳. هم چنین : روم/ ۴۲ .